جایگاه ادبیات تخیلی (فانتاستیک) در ادبیات معاصر روسیه بر اساس داستانی از لوکیانینکو*

جان‌الله کریمی مطهر**
استاد دانشگاه تهران
سکینه شهریاری***

چکیده

در این مقاله یکی از انواع ادبی یعنی فانتاستیک، که اخیراً در ادبیات معاصر روسیه رواج چشم‌گیری پیدا کرده است، مورد بررسی قرار می‌گیرد. داستان مورد بحث ما *پدر من آنتی بیوتیک است*، از آثار برجستهٔ این نوع ادبی است که بر اساس شرایط بحرانی و حوادث ناهنجار دنیای کنونی و تأثیر آن بر زندگی انسان‌ها، نگاشته شده است. در ادامه با معرفی سرگئی واسیلیویچ لوکیانینکو از نویسندگان پیش‌رو فانتاست در ادبیات نوین روسیه، به بررسی آثار وی و انگیزه‌های روی‌آوری نویسنده به این سبک ادبی می‌پردازیم. لوکیانینکو نویسنده‌ای که با مهارت شگفت‌انگیزی زندگی را در گذشته، حال و آینده به کمک علم و تخیل ترسیم می‌کند، داستان مورد بحث را در سال ۱۹۹۲ به رشتهٔ تحریر درآورد. از نظر او برای انسان امروزی دشوار است که به شیوهٔ نوین زندگی، شمار کثیر اطلاعات، ازدیاد برخوردها و روش جدید معاشرت‌ها عادت کند. او معتقد است روان انسان که آمادگی چنین حمله‌ای را نداشته است، گاهی اوقات ترجیح می‌دهد دنیای واقعی را فدا کند و در دنیای ساختهٔ ذهن خود

---

* این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان «**جایگاه ادبیات تخیلی (فانتاستیک) در ادبیات معاصر روسیه**» (بر اساس آثار لوکیانینکو) به شمارهٔ ٤٦٠٥٠٠٨/١/٧ است که با اعتبارات معاونت محترم پژوهشی دانشگاه تهران در حال انجام است.

** jkarimi@ut.ac.ir
*** دانشجوی دکتری ادبیات روسی دانشگاه دولتی مسکو (ام.گ.او)

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۲/۵ **تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۹/۲۸**

مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، س۱۷، شماره ۶۶، زمستان ۱۳۸۸

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

غرق شود. نویسنده در این داستان تلاش دارد نشان دهد که قربانیان اصلی ناهنجاری‌ها و جنگ‌طلبی‌های بزرگ‌ترها در دنیای کنونی، یعنی دنیای به اصطلاح متمدن، کودکان‌اند.

در این مقاله هم‌چنین سعی شده است، با بررسی داستان *پدر من آنتی‌بیوتیک است* به‌عنوان یکی از آثار فانتاستیک عصر حاضر روسیه، تا حدودی زمینه برای آشنایی بیشتر خوانندگان ایرانی با ادبیات معاصر روسیه، مخصوصاً نوع ادبی فانتاستیک فراهم گردد.

کلیدواژه‌ها: فانتاست، ادبیات معاصر روسیه، داستان‌های علمی ـ تخیلی، دنیای غیرمتعارف.

مقدمه

ادبیات روسیه در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم، برای ایرانیان علاقه‌مند به ادبیات کشور همسایه، هنوز ناشناخته است. با بررسی ادبیات روسیه در این ادوار به شاهکارهای ادبی فانتاستیک[1] مثل *قلب سگی* (۱۹۲۵) نوشتهٔ میخاییل بولگاکف (۱۸۹۱-۱۹٤۰)، *پیک‌نیک در کناره* اثر برادران استروگاتسکی، آرکادی (۱۹۲۵) و باریس (۱۹۳۳) استروگاتسکی، و *شکار با کامیون‌های شگفت‌انگیز* اثر ولادیمیر واسیلیف (۱۹٦۷) برمی‌خوریم که با مهارت شگفت‌انگیزی زندگی را در گذشته، حال و آینده به‌کمک علم و تخیل ترسیم می‌کنند. این‌طور به‌نظر می‌رسد که فانتاستیک از نیمهٔ اول قرن بیستم در روسیه، زمانی که ادبیات شوروی رئالیسم سوسیالیستی را تجربه می‌کرده، رواج داشته است.

ویکتور تراس (۲۰۰٦-۱۹۲۱) فیلولوژیست معاصر روسی نیز در کتاب *تاریخ ادبیات روسیه* چنین می‌نویسد: داستان‌های تخیلی، به شکل آرمان‌شهری و داستان‌های علمی ـ تخیلی از دیرباز در روسیه و خارج از آن با اندیشه‌های سوسیالیستی سازگاری داشته‌اند (تراس، ۱۳۸٤: ۱۱۷٦). وی ضمن اشاره به نویسندگانی چون الکسئی تالستوی (۱۸۷۵-

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

۱۸۱۷)، یوگنی زامیاتین (۱۹۳۷-۱۸۸٤)، میخاییل بولگاکف و نویسندگان دیگر که در دهۀ بیست داستان‌های آرمان‌شهری و یا حرمان‌شهری نوشته‌اند، چنین می‌افزاید:

> با فرا رسیدن دورۀ آب شدن یخ‌ها (اواخر دهۀ پنجاه ـ اوایل دهۀ شصت) بود که رمان تخیلی تبدیل به وسیله‌ای برای تخیل آرمان‌شهر و حرمان‌شهر و میدانی برای اندیشه‌های اخلاقی و سیاسی شد. رمان بسیار موفق *مه آلودگی آندرو مد* (۱۹۵٦) اثر ایوان یفرموف (۱۹۰۷)، پیشاهنگ واقعی داستان‌های علمی ـ تخیلی بود. برادران استروگاتسکی، آرکادی و باریس، از نویسندگان داستان‌های علمی ـ تخیلی‌اند و آن را به ابزار مضحکه سیاسی و اخلاقی تبدیل کردند (همان، ۱۱۷۷).

«در همین سال‌های دهۀ شصت بود که ادبیات اصیل، عملاً رئالیسم سوسیالیستی را انکار کرد و آن را مسالمت‌آمیز، اما به‌سرعت به کنار زد»[۲]. فرهنگ غرب نیز در این سال‌ها و حتی پیش از آن بر ادبیات روسیه تأثیر گذاشت و به آرامی آن را تغییر داد. از اواسط دهۀ هشتاد تحولات سیاسی ـ اجتماعی در شوروی سابق و فرو افتادن "پردۀ آهنی" موجبات ایجاد رابطه‌ای متقابل و فعال‌تر میان ادبیات روسیه و غرب را فراهم کرد. در همین زمان بود که از شدت سانسور کاسته شد و به تبع آن، «انتشار اندوخته‌های سال‌های گذشته نویسندگان با اندیشه‌های پسامدرنی در اواخر دهۀ هشتاد و اوایل دهۀ نود، فروپاشی را تحقق بخشید و پایۀ ادبیات پسامدرنیسم را در روسیه بنا گذاشت»[۳].

پس از فروپاشی شوروی سابق ادبیات شکلی همگانی پیدا کرد. ژانرهای نثر و شعر سنتی کاهش یافته و به دلیل نفوذ دیدگاه‌های جدید، سبک‌ها و ژانرهای بیشتری به‌وجود آمد. ژانرهایی چون کارآگاهی، ترسناک، فانتزی، فانتاستیک و عاشقانه گسترش زیادی یافت.

ادبیات نوین روسیه به‌عنوان یکی از مدعیان ادبیات جهان، برای این‌که بتواند نسل نو را با زبان مخصوص به خود، دنیای اطراف، روزمرگی‌ها و گرایش‌هایش توصیف

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

کند، گزیری جز رویکرد به سبک‌های جدید و عامه‌پسند نداشت. بدین ترتیب نویسندگان معاصر روسیه عمدتاً به داستان‌سرایی در سبک‌های جدیدی چون فانتاستیک علمی پرداختند، که از آن جمله می‌توان به سرگئی واسیلیویچ لوکیانینکو (۱۹٦۸)، نویسنده مشهور و نوظهور روسی اشاره کرد. او در یکی از مصاحبه‌های خود چنین اظهار می‌دارد:

> برای انسان دشوار است که به شیوهٔ نوین زندگی، شمار کثیر اطلاعات، ازدیاد برخوردها و روش جدید معاشرت‌ها عادت کند. روان انسان که آمادگی چنین حمله‌ای را نداشته است، گاهی اوقات ترجیح می‌دهد دنیای واقعی را فدا کند، تا در دنیای ساختهٔ ذهن خود غرق شود[٤].

این گفتهٔ لوکیانینکو، نشان می‌دهد نویسنده عصر حاضر در صورتی می‌تواند با مخاطبان خود ارتباط برقرار کند، که ذهنی خلاق داشته باشد و بتواند به‌کمک خیال‌پردازی، مسایل و مشکلات جامعه را به نوعی غیرمتعارف به تصویر بکشد، چرا که نسل امروز خسته از روزمرگی‌ها، به دنبال کشف و تجربه دنیایی وسیع‌تر، سریع‌تر و پیچیده‌تر از دنیای واقعی است، تا برای مدتی هر چند کوتاه خود را از محدودیت زمان و مکان برهاند و به آن کمال دست‌نیافتنی نزدیک‌تر گردد.

در این مقاله سعی شده است، با بررسی داستان *پدر من آنتی‌بیوتیک است* (۱۹۹۲) نوشتهٔ لوکیانینکو، به‌عنوان یکی از آثار فانتاستیک عصر حاضر روسیه، تا حدودی زمینه برای آشنایی بیشتر با ادبیات معاصر روسیه، مخصوصاً فانتاستیک فراهم گردد. البته گفتنی است، تاکنون در خصوص ادبیات معاصر روسیه مقالاتی جهت معرفی نویسندگان معاصر روسیه از جمله ایوان بونین (۱۹۵۳–۱۸۷۰)، الکساندر سالژنیتسین (۲۰۰۸–۱۹۱۸)، میخاییل شولوخف (۱۹۸٤–۱۹۰۵) آنّا آخماتوا (۱۹٦٦–۱۸۸۹) و میخاییل بولگاکف به رشتهٔ تحریر در آمده است. ضمناً کتاب‌های *ایوان بونین و مشرق زمین*، *قرآن در اشعار آلکساندر پوشکین* و *تاریخ ادبیات روس* نیز منابع بسیار خوبی

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

برای علاقه‌مندان به ادبیات روسیه می‌باشد. با این حال به نظر می‌رسد که هنوز فضا برای تحقیق در این زمینه وجود دارد و تلاش روز افزون محققان این رشته را می‌طلبد.

بحث و بررسی

ادبیات روسیه در "قرن نقره‌ای" (قرن بیستم)، هم‌چون ادبیات اروپا به ژانرهای شعوری گوناگون، از جمله فانتاستیک روی آورد. نویسنده فانتاست الگویی از دنیای آینده را تصویر می‌کند و دستاوردهای بشر را در آن به نمایش می‌گذارد. وی ضمن این کار هشدار می‌دهد که اگر این دستاوردها از کنترل بشر خارج شوند، زندگی کائنات را به مخاطره می‌اندازند و در نتیجه در طبیعت ناهمگونی ایجاد می‌شود.

یکی از نویسندگان پیشرو فانتاست در ادبیات نوین روسیه، سرگئی لوکیانینکو است. او در ۱۱ آوریل ۱۹۶۸، در شهر کاراتاو در جنوب قزاقستان، در خانواده‌ای کاملاً پزشکی‌پیشه به دنیا آمد. پدر او روان‌پزشک بود، مادرش در مرکز ترک اعتیاد کار می‌کرد و برادر بزرگ‌ترش نیز جراح قلب بود. کاملاً طبیعی است، که سرگئی لوکیانینکو نیز بر اساس سنت خانواده، به این رشته روی آورد. او پس از این‌که مدرسهٔ متوسطه را با مدال طلایی به پایان رساند، در سال ۱۹۹۰ وارد دانشکدهٔ پزشکی آلماتی شد و پس از فارغ‌التحصیل شدن در رشته بیماری‌های داخلی، دورهٔ تخصصی روان‌پزشکی را گذراند. لوکیانینکو در سال ۱۹۹۱ با سونیا لوکیانینکو ازدواج کرد که او نیز استاد و روان‌پزشک است.

لوکیانینکو، نویسندگی را از دوران دانشکده آغاز کرد. او در سن هجده سالگی در یک غروب غم‌انگیز، هنگامی‌که مطلبی برای مطالعه پیدا نکرد، شروع به نوشتن کرد. وی در یک شب سه داستان فانتاستیک نوشت، که یکی از این داستان‌ها *آن سوی جنگل، جایی که دشمن پلید قرار دارد* (۱۹۹۸)، نام گرفته است که تا به امروز هم‌چنان منتشر می‌شود. از آن زمان او کار نویسندگی را رها نکرده و حتی هنگام اتمام دانشکده دیگر مطمئن بود که نویسنده خواهد شد. وی فقط یک سال بر اساس تخصصش کار

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

کرد و پس از آن به حرفهٔ دل‌خواهش در حوزهٔ ادبیات پرداخت. لوکیانینکو از سال ۱۹۹۲ به عنوان مشاور سردبیر و از سال ۱۹۹۵ به عنوان نویسندهٔ حرفه‌ای با مجلهٔ *فانتاستیک "میری/ دنیاها"* همکاری کرد. در اولین آثار او تقلید از ولادیسلاو کراپیوین (۱۹۳۸) و رابرت هاین‌لاین (۱۹۸۸-۱۹۰۷) شدیداً احساس می‌شود، اما او به سرعت به سبک مخصوص خود روی آورد.

سرگئی لوکیانینکو از کودکی، علاقهٔ زیادی به مطالعه داشت. نویسنده دربارهٔ کودکی خود چنین می‌گوید:

> اگر بخواهم، در مورد خاطرات کودکی‌ام بگویم، هیچ چیز غیرطبیعی وجود ندارد. آن‌ها همه مختص کودکانی هستند که در آسیا بزرگ شده‌اند. تقریباً سرتاسر سال تابستان است. خورشید، گرما، سرسبزی و نهرهای جاری چشم را می‌نوازند. بچه‌ها عمدتاً در خیابان‌ها بازی می‌کردند، اما من مطالعه را نیز دوست داشتم و هیچ روزی را بدون خواندن مطالب جدید تصور نمی‌کردم. من در آن زمان، قادر بودم خیال‌پردازی کنم. داستان‌هایی را که می‌خواندم، برای دوستانم بازگو می‌کردم و هنگامی که داستان به پایان می‌رسید، ادامهٔ آن را در خیال می‌پروریدم[۵].

اولین اثر فانتاستیک منتشر شده از لوکیانینکو، داستان *تخلّف* (۱۹۸۸) است. لوکیانینکو شهرت فراوان خود را پس از انتشار داستان بلند *شوالیه‌های چهل جزیره* (۱۹۹۲) به دست آورد. هنگامی که از آثار لوکیانینکو صحبت به میان می‌آید، نمی‌توان به *پیچ و خم بازتاب* (۱۹۹۶) اشاره نکرد. این اثر در فرهنگ روسیه به عنوان کتابی مذهبی پذیرفته شده است. تاریک‌ترین اثر نویسنده رمان *ملاقات‌های پاییزی* (۱۹۹۶-۱۹۹۵) است. این رمان واقعیت‌های دوران پس از سازندگی سال‌های نود را به تصویر می‌کشد. رمان *طیف* (۲۰۰۲-۲۰۰۱) از نظر سبک، ظریف‌ترین رمان نویسنده است، که تقریباً همهٔ جوایز "خانهٔ فانتزی" را در یک سال به خود اختصاص داده است.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

سرگئی لوکیانینکو اخیراً کتاب جدید خود را با عنوان *پاکنویس* (۲۰۰۷) منتشر کرد. این کتاب از نظر ماهیت دنبالهٔ رمان *چرکنویس* (۲۰۰۵) محسوب می‌شود و در آن به مسایل داغ روز پرداخته شده است و در مورد سرنوشت و جایی که انسان در زندگی اشغال می‌کند و مسئولیتی که هر کس در قبال این موقعیت به عهده دارد، صحبت به میان آمده است.

در سال‌های اخیر نمایش فیلم‌های ساخته‌شده بر اساس مجموعهٔ *گشتی‌ها* به نحوی حیرت‌انگیز موجب شهرت نویسنده شده است. این مجموعه که شامل *گشتی شب*، *گشتی روز* (۲۰۰۰)، *گشتی غروب* (۲۰۰۳) و *آخرین گشتی* (۲۰۰۵) می‌باشد، از پرفروش‌ترین کتاب‌های لوکیانینکو محسوب می‌شود. فیلم‌های دیگری نیز بر اساس رمان‌های لوکیانینکو در دست تهیه است، از جمله ساخت فیلم شوالیه‌های چهل جزیره، که نام یکی از اولین رمان‌های سرگئی لوکیانینکو است، با همکاری کمپانی آمریکایی "Run Entertainment" به تازگی آغاز گردیده است. فیلم‌برداری اثر به زبان انگلیسی است و از بازیگران بین‌المللی استفاده خواهد شد.

همان‌طور که قبلاً نیز ذکر شد، ژانر مورد علاقهٔ نویسنده فانتاستیک است. فانتاستیک به‌دلیل این‌که محدودیتی از نظر زمان و مکان ندارد، طبیعتاً دست نویسنده را باز گذاشته و او را از امکانات نمایشی بیشتری برخوردار می‌نماید. سرگئی لوکیانینکو در مصاحبه‌های گوناگون در پاسخ به این سؤال که چرا ژانر دیگری را امتحان نمی‌کند می‌گوید که «بارها چنین تصمیمی گرفته، ولی نهایتاً به این نتیجه رسیده است، که به وسیلهٔ فانتاستیک بهتر می‌تواند افکار خود را به‌تصویر بکشد»[۶].

لوکیانینکو، نویسنده‌ای است که در مدتی بسیار کوتاه موفقیت‌های چشم‌گیری کسب کرده و در میان خوانندگان از محبوبیت ویژه‌ای برخوردار است. او با مهارتی خاص، جهانی غیرمتعارف را خلق کرده و عکس‌العمل انسان را در مقابل این شرایط به تصویر می‌کشد. به نظر می‌رسد تخصص روان‌پزشکی نویسنده به‌کمک او آمده تا از

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

نگاه قهرمان داستان شرایط را شاهد باشد، مشکلات او را درک کند، به جای او فکر کند و تصمیم بگیرد. به همین خاطر است که دنیای لوکیانینکو، علی‌رغم غیراستاندارد بودن، نه تنها برای خواننده عجیب نیست، بلکه هر خواننده‌ای به اندازهٔ تخیل و آموخته‌های خود می‌تواند آن را درک کند.

> دنیای لوکیانینکو دنیای پیکارها، مبارزات، پیروزی‌ها و شکست‌ها بوده و هرکس که در این دنیا قرار گیرد، خود را قادر به دلاوری و قهرمانی می‌یابد. بنابراین خواننده دنیای ساختگی نویسنده را بخشی از دنیای خویش خواهد یافت. این شیوه نگارش را می‌توان به‌عنوان روشی برای حل مشکلات جهان‌شمول پذیرفت. اما این راه‌حل برای هر خواننده مختص به خود اوست و احتمالاً نویسنده نیز به همین دلیل پایان "حل‌نشده" را ترجیح داده و داستان‌های خود را با چند نقطه به پایان می‌رساند و این‌که ادامه داستان چه خواهد شد، به تخیل خواننده بستگی دارد و داستان می‌تواند به تعداد خوانندگان پایانی متفاوت داشته باشد[۷].

در داستان‌های لوکیانینکو صحنه‌های خشونت‌بار زیادی به‌چشم می‌خورد، اما چنین احساس نمی‌شود که نویسنده از این لحظه‌ها لذت می‌برد، بلکه درد نویسنده و حتی درک محکومیت به فنای توسعه فناوری در آثار او کاملاً حس می‌شود. به نظر لوکیانینکو توسعه اطلاعات و فناوری الزاماً پیشرفت به همراه ندارد و اگر این توسعه تحت کنترل دقیق قرار نگیرد، می‌تواند دستاوردهای گذشته را نیز نابود کند. نویسنده با تصویر دنیاهای متفاوت، مدل‌های مختلفی را به‌نمایش گذاشته، آن‌ها را با هم مقایسه می‌کند، تا شاید بتوان هر چه بیشتر از صدمات حاصل از توسعه فناوری پیش‌گیری کرد.

لوکیانینکو از کمترین کلمات برای بیان منظور خود استفاده می‌نماید. «پرتحرک بودن سوژه، دقیق و مختصر نوشتن یکی از ویژگی‌های آثار اوست. حتی مونولوگ‌های طولانی هم به جهت گیرایی و جذابیت ملال‌آور به نظر نمی‌رسند» (همان). او وقایع داستان خود را بسیار خوشایند و مطلوب توصیف کرده و تصویر زیبایی در ذهن

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

خواننده ایجاد می‌کند. نویسنده در مصاحبه‌ای در پاسخ به این سؤال گزارش‌گر که چگونه می‌تواند این چنین جالب، اتفاقات روی سیارات دیگر را تصویر کند و اصولاً این تصاویر را از کجا می‌آورد، چنین پاسخ داد: «سیارهٔ ما سرچشمهٔ بی‌پایان همهٔ تصورات است. اگر به دقت به آن بنگرید می‌توانید مکان‌هایی را پیدا کنید که واقع‌شدن همه آن‌ها بر روی یک سیاره واقعاً شگفت‌آور است. در آن صحراهای داغ، قاره‌های یخی و اعماق اقیانوس‌ها وجود دارد. سیارهٔ ما مینیاتور صد سیاره است»[۸].

علی‌رغم ظاهر خشن و جنگی، در عمق آثار لوکیانینکو مسئله‌ای ضربان دارد که به آن زندگی بخشیده و نیازهای هر خواننده‌ای را برآورده می‌کند.

> دو ایدهٔ اصلی در کتاب‌های لوکیانینکو وجود دارد که بدون این‌که تغییر کند، از یک داستان به داستان دیگر می‌رود. یکی از این ایده‌ها به‌صورتی مشخص‌تر در داستان‌های *خط خیال* (۱۹۹۵) و *ملاقات‌های پاییزی*، بیان شده است. در این دو داستان نویسنده نشان می‌دهد انسان پلید است و اگر زمام امور دنیا را به دست بگیرد آن را تبدیل به جهنم می‌کند. ایدهٔ دیگری که در کتاب‌های این نویسنده مشهود است، رابطه و تقابل نیکی و بدی است. به‌نظر نویسنده نیکی کورکورانه به مراتب بدتر از بدی است. خوب‌ها سعی می‌کنند با قساوت به هدف خود برسند، زیرا هدف وسیله را توجیه می‌کند، غافل از این‌که راهی که با کشتن هموار شود، انسان را به نیکی نمی‌رساند[۹].

سرگئی لوکیانینکو در خصوص نگرش خود به جهان و هم‌چنین موضوعات مطرح‌شده در آثارش، طی یک مصاحبه رادیویی در برنامهٔ "پژواک مسکو" در ۱۷ اگوست ۲۰۰۳ میلادی، چنین می‌گوید: «در حقیقت تمامی اصول کتاب‌های من را می‌توان به دو موضوع اصلی تفکیک نمود. یکی موضوع آزادی و دیگری تکامل است، یعنی چگونه بشر رشد می‌کند و حدود آزادی تا کجا پیش رفته و در کجا آزادی دیگر به نوعی ضد آزادی و خلاف آزادی تبدیل می‌شود!» (پژواک مسکو، ۲۰۰۷).

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

چنان‌چه پیش از این نیز گفته شد، سرگئی لوکیانینکو در آثار اولیهٔ خود راه کراپیوین نویسنده داستان کودکان را پیش گرفته بود، ولی خیلی زود سبک خود را پیدا کرد. این‌طور به نظر می‌رسد که او کاملاً از کراپیوین دور نشده و هم‌چنان به نوشتن "کتاب‌های کودکان برای بزرگ‌سالان" ادامه می‌دهد، زیرا قهرمانان او اغلب پسران یا دخترانی ده ـ چهارده ساله هستند، که علی‌رغم سن کم خود بسیار عاقل به نظر می‌رسند. البته اگر قهرمان اصلی نوجوان نباشد، همراه، دوست و یا حتی دشمن قهرمان اصلی، نوجوان است.

لوکیانینکو چنین قهرمانانی را برمی‌گزیند، زیرا آن‌ها موجوداتی پاک و بی‌آلایش هستند و از دریچه‌ای شفاف و پاک به جهان هستی می‌نگرند. نوجوانان به مسایلی که بزرگ‌ترها از کنار آن‌ها بی‌تفاوت می‌گذرند، توجه کرده و تلاش می‌کنند بی‌عدالتی‌ها را از بین ببرند. دلیل دیگر نیز احتمالاً می‌تواند این باشد که نویسنده همواره نگاهی به آینده دارد و همان‌طور که مشخص است، یکی از خصلت‌های نوجوانان این است که خیلی زود گذشته را دور انداخته، حال را بی‌صبرانه به کناری زده و به‌سرعت به سوی آینده حرکت می‌کنند. آن‌ها همهٔ آرزوها و آمال خود را در آینده جست‌وجو می‌کنند. آینده‌ای که لوکیانینکو ترسیم می‌کند، دنیای فردای همین نوجوانان است.

نکته جالب توجه دیگر در مورد قهرمانان داستان لوکیانینکو این است که آن‌ها را نمی‌توان کاملاً مثبت یا منفی نامید. قهرمانان او ضمن این‌که انسان‌های معمولی هستند، غیرعادی نیز به نظر می‌رسند. می‌توان گفت نویسنده در پشت ماسک انسان‌های معمولی، سوپرمن و یا پشت ماسک سوپرمن، انسان‌های عادی را پنهان می‌کند. حال بستگی دارد شما از کدام سو به آن بنگرید. راز نیرو و کشش قهرمانان لوکیانینکو در همین است (همان).

آیا قهرمان لوکیانینکو در جست‌وجوی دنیای بهتری است؟ «قهرمانان لوکیانینکو با گذر از کائنات و غوطه‌ور شدن در پس‌کوچه‌های روح خود دنیای بهتری را

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

جست‌وجو می‌کنند، اما این جست‌وجو به تنهایی کافی نیست» (همان). آن‌ها باهوش هستند، اما خردمندی لازم را ندارند. به همین علت است که برخلاف قهرمانان کراپیوین گاهی به درستی کارهای خود شک می‌کنند، ولی به‌علت ناتوانی از درک حقیقت، خود را پشت سپر مسئولیت و وظیفه‌شناسی پنهان می‌کنند. آن‌ها با این‌که معمولی هستند باید متفاوت نیز باشند. ممکن است یک ویژگی متفاوت با دیگران داشته باشند. مثلاً بتوانند بوی گل رزی را از دو کیلومتری احساس کنند، یا درون مردم را ببینند و بدانند که آن‌ها به چه فکر می‌کنند. البته این توانایی دستاورد علم و فناوری است که برخی اوقات نیز ممکن است قهرمان را به دردسر بیندازد.

در ادامه جهت آشنایی بیشتر با این نویسنده فانتاست، یکی از داستان‌های کوتاه او به نام *پدر من آنتی بیوتیک است* بررسی خواهد شد.

داستان *پدر من آنتی بیوتیک است* از زبان پسری دوازده ـ سیزده ساله به نام آلیک بیان می‌شود که با پدرش در حوالی شهر ایرکوتسک زندگی می‌کند. پدر آلیک به عنوان تکاور جنگی در ایستگاه جنگاوران فضایی مشغول به‌کار بوده و در ماه یک یا دوبار به مأموریتی چند روزه می‌رود. مادر آلیک به علت این‌که حرفهٔ پدر را نمی‌پسندیده، هنگامی‌که آلیک پنج ساله بوده، آن‌ها را ترک کرده است. بنابراین هروقت پدر به مأموریت می‌رفت، آلیک در خانه تنها می‌ماند.

این بار پدر آلیک از مأموریت سرکوبی تجزیه‌طلبان سیاره تووان بازگشته بود. بر روی سیاره تووان یکی از دوستان آلیک به نام آرنیس زندگی می‌کرد. آن‌ها مرتباً از طریق تلفن تصویری با یکدیگر ارتباط داشتند.

پدر هرگاه از مأموریت می‌آمد، سوغاتی‌های شگفت‌انگیزی برای پسرش می‌آورد که نظیر آن در هیچ فروشگاهی پیدا نمی‌شد. این بار هدیه پدر یک دستبند فلزی پهن خاکستری‌رنگ بود و روی آن یک دگمه فشرده قرار داشت که با سطح دستبند یکی شده بود. پدر می‌گفت که این دستبند علامت شناسایی شورشی‌هاست و دگمهٔ آن هم

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

چیزی شبیه سیگنال است. البته پدر هم کاملاً نمی‌دانست که نقش دگمه روی دستبند چیست. دستبند از فلزی ساخته شده بود که از یک طرف سخت و از طرف دیگر انعطاف‌پذیر بود و اگر کسی آن را به دست می‌کرد، دیگر نمی‌توانست در بیاورد، مگر این‌که دستبند بریده شود و یا دست او قطع گردد. این‌که پدر چگونه دستبند را از دست شورشی درآورده است، معمایی بود که آلیک سعی داشت به آن فکر نکند. به هر حال آلیک دستبند را در دست کرد و پس از آن، نزد دوست خود میشکا رفت. دوست آلیک حس شامه بسیار قوی داشت و می‌توانست بهتر از هر سگی بوها را تشخیص دهد. والدین او دورهٔ مراقبت ویژه را گذرانده بودند تا میشکا به این صورت متولد شود. میشکا با دیدن دستبند وحشت‌زده گفت که از دستبند خوشش نیامده و بهتر است آلیک دستبند را در آورده و دور بیاندازد، ولی آلیک فکر کرد که میشکا به دستبند او حسادت می‌ورزد و به همین دلیل اعتنایی نکرد و آن‌ها از یکدیگر جدا شدند.

هنگامی‌که آلیک به خانه بازگشت از تلویزیون اخبار سیاره تووان را شنید و دانست که شورشیان در سیارهٔ تووان، نوجوانان را فریب داده و آنان را ترغیب به شورش کرده‌اند، اما تکاوران زمینی دلیرانه اوضاع را آرام نموده‌اند.

آلیک بسیار دوست داشت که با آرنیس صحبت کند و به همین علت با سیاره تووان ارتباط برقرار کرد و تصویر مادر آرنیس را در تلفن تصویری شناخت. او غمگین و خسته بود و لباس تیره بر تن کرده بود. هنگامی که آلیک در مورد آرنیس سؤال کرد، مادر در جواب گفت که آرنیس دیگر وجود ندارد و به گریه افتاد. سپس مادر آرنیس توضیح داد که «... چگونه آرنیس از خانه رفته و او نتوانسته جلویش را بگیرد. چگونه آرنیس به خانه زنگ زده و با غرور اطلاع داده است که به او تیربار جنگی واقعی داده‌اند. هم‌چنین مادر آرنیس فهمیده است که به شورشی‌ها فقط تیربار نداده‌اند، بلکه ابزاری اتوماتیک جهت انفجار پس از مرگ شورشی را نیز داده‌اند و این‌که خدا را شکر به آرنیس چنین وسیله‌ای نداده بودند و او می‌تواند جنازه آرنیس را دفن نماید.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

صورت آرنیس آرام بوده و جراحتی نداشته است... فقط یک لکه قرمز روی سینه، جایی که اشعه اصابت کرده... و دست او... به وسیله لیزر...» (لوکیانینکو، ۲۰۰۵: ٤٨).

آلیک ارتباط را قطع کرده و به دستبند نگاه کرد. در واقع شورشی‌ها پس از این‌که گلوله‌های‌شان تمام می‌شد، دگمه روی دستبند را فشار می‌دادند و پس از چند دقیقه هنگامی که دشمن نزدیک می‌شد، دستبند منفجر می‌شد و با این‌کار خود و دشمن را نابود می‌کردند. در واقع این دستبند تله‌ای برای دشمنان بود. گاهی اوقات نیز برای وارد کردن صدمات بیشتر زمان انفجار را تا یک شبانه روز افزایش می‌دادند. «... البته بهتر از همه این است که دشمن احمق، دستبند را به عنوان سوغات بردارد و بهتر از همه این‌که آن را به پسرش هدیه دهد...» (همان، ٤٩). حالا مرگی که برای آرنیس در نظر گرفته شده بود، دور دستان آلیک حلقه زده بود. آلیک هرچه سعی کرد، نتوانست دستبند را بیرون بیاورد. او در حالی‌که مستأصل شده بود، به اتاق پدر رفت و جریان را برای او تعریف کرد. پدر وحشت‌زده او را با هلیکوپتر بر فراز دریاچه رساند و با لیزر دست او را قطع کرده و دستبند، را به دریاچه انداخت و پس از چند لحظه انفجاری عظیم صورت گرفت. پدر مخصوصاً این‌کار را بر فراز دریاچه انجام داد، زیرا فکر می‌کرد در جنگل حیوانات بی‌گناه کشته خواهند شد. پس از رهایی از دستبند پدر آلیک را به مرکز اورژانس رسانده و در آن‌جا پنجه آلیک را به مچ دستش پیوند زدند. آلیک پس از به هوش آمدن شنید که دکتر جراح به پرستار توصیه می‌کند به آلیک مسکن و آنتی‌بیوتیک تزریق کند. آلیک خنده‌اش گرفت و زیر لب چنین زمزمه کرد... «آنتی‌بیوتیک... آنتی بیوتیک...» (همان).

ژانر داستان *پدر من آنتی بیوتیک است*، فانتاستیک علمی است. این داستان در سال ۱۹۹۲ در مجموعه‌ای به نام *گوشه دنج* منتشر شده است. نویسنده در شرحی بر این داستان، در مورد تاریخچهٔ نگارش مجموعه چنین اظهار می‌دارد:

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

هنگامی که من داستان کوتاه *راهی به‌سوی ولسبرگ* (۱۹۹۰) را تمام کردم، دیگر می‌دانستم که دنیا به این زودی‌ها دست از سر من برنمی‌دارد. پس این فکر به ذهنم رسید که همه داستان‌ها را در یک مجموعه که نام آن را از ترانه‌ای معروف به نام *گوشهٔ دنج* برداشته بودم، بگنجانم. *راهی به‌سوی ولسبرگ* اولین تجربهٔ من دربارهٔ *گوشهٔ دنج* بود. پس از آن *پدر من آنتی بیوتیک است* را نوشتم. داستانی با قهرمانان دیگری که با *راهی به سوی ولسبرگ*، که بخش مهمی از این دنیاست، به صورتی ظریف ارتباط داشت. پس از آن *تقریباً بهار است* (۱۹۹۵)، داستانی که در مدتی طولانی و کسل‌کننده نوشته شد و ممکن است به‌همین دلیل برایم با ارزش باشد. این اواخر هم من *طعم آزادی* (۱۹۹۹) را نوشتم، که در آن به دنیای *راهی به سوی ولسبرگ* که مدتی آن را رها کرده بودم، دوباره بازگشتم. اگر بخواهیم به ترتیب زمانی داستان‌های این مجموعه را مرتب کنیم، شکل دیگری می‌یابد. *پدر من آنتی‌بیوتیک است* اولین داستان این مجموعه، *طعم آزادی* پس از آن و سپس *راهی به سوی ولسبرگ* قرار می‌گیرد و نهایتاً مجموعه با داستان *تقریباً بهار است* پایان می‌پذیرد. خواننده‌ای که ترتیب زمانی را دوست دارد، می‌تواند داستان‌ها را به این ترتیب بخواند. البته من توصیه می‌کنم همان ترتیبی که در مجموعه آمده است رعایت شود. زیرا من دقیقاً به همین صورت دنیای *گوشهٔ دنج* را برای خود کشف کردم[۱۰].

عنوان سمبلیک *گوشهٔ دنج*، با الهام از مصراعی از ترانه‌ای مربوط به یک فیلم بسیار خوش‌بینانه کودکان انتخاب شده است. این طور به نظر می‌رسد که این انتخاب به‌علت تباین صورت گرفته و باید دید که این گوشه واقعاً تا چه اندازه دنج و ایده‌آل است. البته نه برای خوانندگان، بلکه برای کسانی که در آن زندگی می‌کنند و چه‌قدر آینده‌ای که نویسنده به تصویر می‌کشد به واقعیت نزدیک است. در این تصاویر انتقال بشر به دنیای اطلاعات و فناوری نمایش داده شده است. به وسیله ابزار فناوری و اطلاعات می‌توان بخش عمده‌ای از تناقضات به وجود آمده به خاطر توسعه مدنیت را برطرف کرد، ولی همین توسعه فناوری نیز خود فشارها و تناقضاتی را به‌دنبال خواهد

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

داشت، که در اثر تأثیر متقابل انسان و فناوری به وجود آمده است. در آن صورت انسان دوباره با مشکلات جدیدی دست به گریبان خواهد بود[۱۱].

در داستان *پدر من آنتی بیوتیک است*، از نظر نویسنده شورش تجزیه‌طلبان نوعی بیماری به حساب می‌آید. یک مسئله کاملاً روشن است و آن این‌که نوجوانانی که در این داستان شورش کرده‌اند، نمی‌دانند که آیا تجزیه شدن به نفع آنان است یا خیر. آن‌ها فریب قدرت‌طلبانی را خورده‌اند که قصد دارند به‌کمک نیروی این نوجوانان قدرت را در دست بگیرند. این کودکان بی‌گناه وارد بازی غیرانسانی سیاست شده‌اند و از نظر نویسنده این‌گونه سیاست نوعی بیماری به شمار می‌آید، زیرا امنیت و سعادت بشر را به خطر می‌اندازد. آنتی بیوتیک نیز در این داستان نماد ناآگاهانی است که به بهانهٔ حفظ امنیت انسان‌ها به خود اجازه می‌دهند در امور دیگران دخالت کرده و جنگ برپا کنند. در عملیات جنگی انسان‌های بی‌گناه فراوانی کشته می‌شوند، همان‌گونه که آنتی بیوتیک در روند درمانی خود صدمات زیادی به ارگانیزم بدن وارد می‌کند. ویتالی کاپلان در مقاله‌ای با عنوان «چه کسی روی پل می‌رود»، نظر خود را دربارهٔ داستان لوکیانینکو چنین ابراز می‌دارد:

> در داستان *پدر من آنتی بیوتیک است* تکاوران ورزیده از کشتن پسر بچه‌هایی که شورش کرده‌اند، ابایی ندارند. درست است که افراطی‌ها شورش کرده و با نیرنگ کودکان را به سوی خود جلب کرده‌اند، ولیکن جامعه‌ای که به خود اجازه می‌دهد کودکان را قتل عام کند، حکم مرگ خود را امضاء کرده است[۱۲].

مسئله دیگری که نویسنده در این داستان به آن پرداخته، تقابل عقل و احساس است. نویسنده از آوردن قهرمانی چون میشکا با قابلیت حس بویایی قوی، صرفاً قصد ایجاد تفنن و سرگرمی نداشته است. او با این کار قدرت احساس آدمی را در مقابل قدرت عقل قرار داده و می‌خواهد مطمئن‌تر بودن احساس را نشان دهد. همان‌طور که دیدیم، پدر آلیک که ظاهراً انسانی عاقل و باهوش به نظر می‌رسد، خطر دستبند را

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

پیش‌بینی نکرده و با سهل‌انگاری از کنار آن گذشت، اما میشکا با حس خود تهدید دستبند را احساس کرد. احساس بشر هرگز اشتباه نمی‌کند و جایی‌که به نظر برسد احساس به اشتباه افتاده است، در آن‌جا حتماً نشانه‌ای از عقل وجود دارد که خود را موذیانه در پشت احساس مخفی کرده است.

موضوع دیگری که نویسنده جهت ایجاد تباین مطرح می‌کند، دوگانگی شخصیت پدر آلیک است. او که از کشتن کودکان بی‌گناه هیچ ابایی نداشت، برای رهایی از دستبند از جنگل عبور کرده و دستبند را به دریاچه انداخت، تا حیوانات بی‌گناه کشته نشوند:

> پدر مثل همیشه حق داشت، این‌کار را بر فراز جنگل نمی‌توان انجام داد، سنجاب‌ها به دردسر می‌افتند. حیوانات گناهی ندارند. می‌گویند که انسان‌ها هرچه بیشتر حیوانات را دوست داشته باشند، انسان‌ها را نیز بیشتر دوست دارند. احتمالاً این مسئله تا اندازه‌ای درست است، اما بیش از آن، بر عکس می‌شود (لوکیانینکو، ۲۰۰۵: ۵۲).

علاوه بر موارد ذکر شده، نویسنده در این داستان علی‌رغم اشاره به دستاوردهای بشر، گرایش انسان قرن بیست و یک را به طبیعت بکر و سنتی نشان داده و خیلی زیبا این دو نقیض را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. او در کنار نمایش دستگاه‌های پیشرفته صوتی و تصویری مرتباً به اصالت اشیاء بکر و قدیمی اشاره کرده و برتری آن‌ها را گوشزد می‌کند. مثلاً در جایی از داستان هنگامی‌که آلیک از پله‌های چوبی خانه پایین می‌آید، احساس خوشایند خود را این گونه بیان می‌دارد:

> پله‌های چوبی رنگ نشده به نحوی خوشایند پاهای مرا خنک می‌کردند. نه فلز استیل مرده، نه سنگ سرد بی‌احساس، بلکه چوب خنک زنده و نوازش‌گر. به نظر من خانه باید حتماً از چوب ساخته شود وگرنه دیگر خانه نیست بلکه قلعه و مخفی‌گاهی است که برای فرار از هوای بد ساخته شده است (همان، ۳٤).

در جای دیگری از داستان، آلیک هنگامی که خانه میشکا را توصیف می‌کند، می‌گوید که خانهٔ آن‌ها به سبک قلعه‌های قرون وسطایی ساخته شده است. «... این قلعه

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

دارای ساختمان مربعی شکل از سنگ خاکستری با ستون‌های نه چندان بلند در گوشه‌های آن است. والدین میشکا باستان‌شناس هستند و هر چیز باستانی را دوست دارند...» (همان، ۴۲). نویسنده بدین‌گونه گرایش انسان مدرن را به بناهای اصیل و سنتی نشان می‌دهد.

علی‌رغم موارد ذکر شده، در این داستان به موارد دیگری نیز می‌توان اشاره کرد که در آن لوکیانینکو، گریز انسان قرن بیست و یک از زندگی کاملاً ماشینی و پناه بردن او به طبیعت بکر و وحشی را نشان می‌دهد. نویسنده در جایی از داستان از زبان آلیک این مسئله را این‌گونه ابراز می‌دارد:

... ما در حوالی ایرکوتسک زندگی می‌کنیم، فاصله تا شهر صد کیلومتر است. بنابراین شب‌ها ستون‌های روشن هرمی مسکونی در افق به چشم می‌خورند. من هرگز در زندگی نمی‌خواستم که در چنین خانه‌هایی زندگی کنم. یک کیلومتر بتن، شیشه و فلز که بی‌هدف در آسمان اوج گرفته است، گویی روی زمین فضای کافی نیست. تنها من این‌طور فکر نمی‌کنم، اگر غیر از این بود، اطراف شهر را کمربندی به قطر ۲۰۰ کیلومتر احاطه نکرده بود... (همان، ۴۱).

به عقیدهٔ لوکیانینکو پیشرفت فناوری لازمهٔ زندگی مدرن است، اما به شرطی‌که آگاهانه باشد و دستاوردهای آن به جای این‌که طبیعت بکر را نابود کند، کاملاً در خدمت بهتر و سالم‌تر شدن زندگی بشر قرار گیرد. نویسنده در داستان *پدر من آنتی‌بیوتیک است*، خیلی ماهرانه نشان می‌دهد که چگونه می‌توان فناوری را به خدمت گرفت و طبیعتی چشم‌نواز خلق کرد. به عنوان نمونه در قسمتی از داستان چنین آمده است:

...کوره‌راه را ربات‌ها بر اساس نمونه ایده‌آل "راه جنگلی" که در حافظه کریستالی‌شان قرار دارد احداث کرده‌اند. بعد از هر پیچ و خم جاده، منظره‌ای کاملاً غیرمنتظره آشکار می‌شود. گاهی در میان درختان کاج، باتلاقی خوش منظره که دور تا دور آن را بوته‌ها و درختچه‌ها فرا گرفته است، به چشم می‌خورد. گاهی در پشت درخت

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

عظیم بلوطی، دشتی کوچک و پوشیده از علف‌های سبز و با طراوت پنهان شده است. نهر سنگلاخی با جریان سریع خودش کوره‌راه را قطع می‌کند و بر روی آن پل چوبی کوچکی با قوسی موزون خم شده است (همان، ۳۱۲).

نتیجه‌گیری

با بررسی داستان می‌توان به این نتیجه دست یافت که هرچه انسان بیشتر پیشرفت می‌کند و به فناوری‌های جدید دست می‌یابد، بیشتر نیاز به ارتباط با گذشته، سرشت اولیهٔ آدمی و یکی‌شدن با طبیعت را احساس می‌کند (باشد که انسان این نیاز اولیه را از بین نبرده و از آن پاسداری کند). به نظر می‌رسد نویسنده در داستان خود دستاوردهای فناوری جدید را در صورتی ارزشمند می‌داند که به قیمت نابودی ارزش‌های فطری و معنوی بشر تمام نشوند.

روی‌آوری به زندگی مدرن، گرایش به آینده، دوگانگی خواست‌ها، نارضایتی و بی‌قراری که حاصل انقلاب اکتبر روسیه در قرن بیستم است، موجب ظهور پسامدرنیسم در روسیه، به ویژه در عرصهٔ ادبیات شد. البته تأثیر ادبیات غرب را نیز در این مسئله نمی‌توان نادیده انگاشت. ادبیات روسیه در نیمهٔ دوم قرن بیستم پس از چند دهه رکود، به‌علت کاهش خفقان و سانسور، تازگی، طراوت و آزادی خویش را بازیافت. در این دوران بود که افکار و عقاید جدید و آزاد اجازه عرض اندام یافتند و همین امر سبب شد سبک‌ها و ژانرهای فرعی گوناگونی به وجود آمده و سبب ظهور نسل ادبی جدیدی گردد. نویسندگان برای این‌که بتوانند نیازهای نسل امروز را برآورده سازند به ژانرهای جدیدی هم‌چون فانتاستیک، ماجراجویی، پلیسی و عشقی روی آوردند. در میان این ژانرها، فانتاستیک و مخصوصاً فانتاستیک علمی توانست در ادبیات غنی جایگاه ویژه‌ای پیدا کند، زیرا در مقایسه با دیگر ژانرها در شکلی گسترده‌تر به مشکلات و مسایل انسان معاصر می‌پردازد.

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

همان‌گونه که جهان صنعتی و زندگی شهرنشینی موجب پیدایش ژانرهایی چون ادبیات کارگری گردید، جهان اطلاعات و فناوری نیز موجب پیدایش و گسترش ژانرهای امروزی مخصوصاً فانتاستیک و فانتزی شد. سرگئی لوکیانینکو که از نویسندگان موفق فانتاست در روسیه است، در آثار خود ماهرانه زندگی بشر را در آینده‌ای نه چندان دور به تصویر می‌کشد دستاوردهای دنیای فناوری را نشان داده و در عین حال مشکلاتی را که به واسطهٔ تقابل فناوری پیشرفته و انسان به وجود خواهند آمد، متذکر می‌شود.

با بررسی داستان می‌توان دریافت که انسان طبیعتاً به پدیده‌های بکر و اصیل گرایش دارد، باید فناوری را در راستای دست‌یابی به ارزش‌های فطری بشر به خدمت گرفت و اجازه نداد این دستاوردها آرامش زندگی طبیعی و سالم انسان را به مخاطره اندازند. به عبارتی دیگر، اطلاعات و فناوری باید در خدمت بشر باشد و نه بشر در خدمت اطلاعات و فناوری.

آن‌چه که مسلم است، نویسنده با خلق این داستان نشان داده است که قربانیان واقعی این به اصطلاح تمدن، قدرت‌طلبی و ستیزه‌جویی در دنیای بزرگ‌ترها، کودکان‌اند، که روح و جسم‌شان به دست بزرگ‌ترها و حتی والدین جنگ‌طلب، نیست و نابود می‌شود.

پی‌نوشت

۱. فانتاستیک (Fantastik) ریشه یونانی دارد و به آثار ادبی که وقایع ساختگی و مافوق طبیعی را توصیف می‌کنند گفته می‌شود. در ادبیات و سینمای امروز نوعی از فانتاستیک، به نام فانتاستیک علمی از رواج بیشتری برخوردار است. فانتاستیک علمی، تصویری از آینده‌ای دور براساس دستاوردهای علمی و فناوری ارائه می‌کند.

۲. http://www.serafim-club.ru

۳. http://magazines.russ.ru

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

٤. http://www.peoples.ru
٥. http://lukianenko.com
٦. http://lukianenko.com
۷. http://www.rusf.ru
۸. http://www.lukianenko.com
۹. http://www.rusf.ru
۱۰. http://bookz.ru
۱۱. http://www.rusf.ru
۱۲. http://kapvit.narod.ru

منابع

آرلوا، یلنا (۲۰۰۱) *نقدی بر آثار لوکیانینکو*. مسکو. روسیه.

«*پژواک مسکو*»، ۱۷ اگوست ۲۰۰۳، مسکو. روسیه.

تراس، ویکتور (۱۳۸٤) *تاریخ ادبیات روس*. مترجم علی بهبهانی. تهران: علمی و فرهنگی.

سویشنیکوا، ناتالیا (۱۹۹۸) نکاتی *دربارهٔ تحلیل آثار لوکیانینکو و یا سخنی در دفاع از نویسنده*. مسکو. روسیه.

کاپلان، ویتالی (۲۰۰٦) *چه کسی روی پل می‌رود*. مسکو. روسیه.

گلیزیرین، میخاییل (۲۰۰۰) *ایده‌آل‌ها و افشاگری‌ها*. مسکو. روسیه.

لوکیانینکو، سرگئی (۲۰۰۵) پدر *من آنتی بیوتیک است*. "ل زناچیت لودی"، آ.س.ت.، مسکو. روسیه.

مارتینینکو، فسیوالود (۱۹۹۸) *جنگجویان خدای خونسرد*. مسکو. روسیه.

ماروزوا، یولیا (۱۹۹۸) *سرگئی لوکیانینکو. نمایندهٔ ادبیات معاصر*. مسکو. روسیه.

http://www.serafim-club.ru/page.php2
http://magazines.russ.ru/voplit/2007/3/iv7-pr.html
http://www.peoples.ru/art/literature/prose/fantasy/lukianinko/interview5.html

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]

http://lukianenko.com/int4.shtml
http://www.rusf.ru/lukian/konkurs/1998rec/rec_ns01.htm
http://www.rusf.ru/lukian/konkurs/2001rec/e_orlova_01.htm
http://www.rusf.ru/lukian/konkurs/1998rec/rec_ym01.htm
http://www.rusf.ru/lukian/konkurs/2001rec/e_orlova_01.htm
www.rusf.ru/lukian/konkurs/2000rec/m_glizerin_01.htm
http://www.rusf.ru/lukian/books/index.htm
http://bookz.ru/authors/sergei-luk_anenko/moi-papa_303.html
www.rusf.ru/lukian/recen/rec_vm00.htm
http://kapvit.narod.ru/na_most.htm
http://www.rusf.ru/lukian/books/index.h

[Downloaded from system.khu.ac.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.17.0]